رسالهٔ ... در بیان آداب سلوک و ارکان

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والعاقبت للمتخلی عن الکونین والصلوة علی رسوله مظهر الاتم
وآله واصحابه اجمعین بعد فیقول العبد المذنب المحتاج الی شفاعة النبی صلی الله علیه
وآله وسلم عبد الرحمان بن عبد الرحیم عفو الله ذنوبه وستر عیوبه که شمه در بیان احتیاج
بسوی شیخ در سلوک طریق و در بیان ارکان وصفات آن شیخ بیان می نماید
پس بدانکه طریق کعبه وصال را نهایت و پایان نیست و در هر وادی آن طریق
آفات و مزلات و مهلکات هستند مثل وقفات و فترات و علل و وصول و
شبهات و غیر ذالک از جنس کس اگر توقف کند سالک در آنها هر آینه هلاک
گردد پس ضرورست مر سالک را در قطع مقامات از شیخ کامل که عالم باشد
بعلم تاویلات غیبیه و ممارست کرده باشد آن شیخ کامل علم مذکور را در خدمت
شیخ خود سالها بسیار تا سالک را از مهالک بلطایف الحیل بیرون آورده
بمقامی که فوق وقفه باشد برساند اگرچه سالک را در بدایت بدون طلب
هدایت بدون شیخ می باشد و آن بدایت انداختن دانه طلب است
در زمین دل وی از ترشحه حکم و درین هدایت دخل غیر حق

را نیست کما قال الله تعالی انک لا تهدی من احببت ولکن الله
یهدی من یشاء . فاما بجهت وصول بمقصود حقیقی این راه دیر احدیت
و کشف بردار ی صدیقی که این را رخنه باشد و نشیب و فراز این راه را رخنه و رمانیه
باشد لازم و واجب است بیت رهبری جو که درین بادیه هر سو راهیست ؛؛ مرد سر گشته
چه داند که کجا باید رفت ؛؛ هر که سلوک راه طریقت بی مرشد در پیش گیرد بیا
آنکس خیال و بندل بیت اگر بی پیر کاری پیش گیرد ؛؛ هلاکت راز بهر خویش گیرد
اگر کسی سوال کند که علم شریعت و قرآن مجید آیا هادی نمیشود بسوی حق سبحانه تعالی
که احتیاج شیخ باقی میباشد جواب گوی آری همچنین نیست که تو میگوئی ولیکن مثل وی
مثل طبیب حاذق است سعی کرده است با لهام حق سبحانه تعالی در معرفت انواع
امراض و علل و مطلع شده است بر ادویه آن امراض و کردانیده است
معاجین و شربه برای دفع امراض و تصنیف کرده است در علم طب کتب کثیره
برای بیان ادویه و تعلیم کرده است اصحاب خود را آن علوم آنها و اصحاب نیز
مطلع شده اند بر قانون ادویه و معالجه کرده اند مردمان بیمار را در حضور استاد
خویش و حاصل کرده اند تجربه را و تشخیص و ارشاد را و صلاحها رکنهاست که
مستفاد است از آیه کریمه فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة و من عبدنا

وعلمناه من لدنا علما یکی از ارکان مذکوره عبدیت محض است واین حاصل
نمیشود مگر وقتیکه از غیر حق سبحانه تعالی آزاد شود اگر کسی را ذره از تعلق ماسوی
باقی باشد پس عتیق نیست زیراکه مکاتب بنده است مادامیکه بر ذمه وی یکدرم
باقی باشد ورکن دویم رحمت خاص است که ناشی وحاصل است از مقام آزاد
عبدیت واین نتیجه تجلی ذات وصفات الوهیت وتخلق باخلاق ربوبیت
است که بسبب وی محو میشود اما بشریت واین مقام خاص الخاص است زیراکه
اهل استفاده از رحمت سه صنف اند عوام وخاص وخاص الخاص پس عوام
مستفید از صفت رحمان نیستند بواسطه عرش عظیم رزق ومحبت وشفقت
خاص مستفید از صفت رحیم اند بواسطه قبول دعوت نبی علیه السلام
ونسبت متابعت وی علیه السلام نعمات جنت را وخواص الخواص
مستفید از صفت ارحم الراحمین اند نعمت رویت را درکن سیوم تعلیم
علم لدنی که متعلق بمعرفت ذات وصفات حق سبحانه است ومرکسی را که بمسند
ارشاد ومشیخت هستند صفات بسیار وبیشمار است ولیکن صفات ضروریه وی
که بسبب فقدان آنها نقصان در ذات وی حاصل آید اینست یکی اعتقاد
اهل سنت وجماعت واین اعتقاد اهل سنت بلوث به بدعت وتشبیه و

و تعطیل و رقص و اقران و تعصب و تکفیر اهل قبله نباشد تا مرید در ضلالت
نیفتد و دین و ایمان بر دو برباد ندهد و صفت دویم علم شریعت است که این
نیز شیخ را بقدر ضرورت باید تا مرید را نیز احکام شریعت بیاموزد اگر
ندانسته باشد صفت سویم عقل معاد است و این نیز ضرورت است تا قیام
کند نسبت وی در تربیت مرید و صفت چهارم سخاوت است که بالسبب وی
بمحتاج الیه مرید که ماکول و مشروب و ملبوس است قیام نماید تا مرید بفراغ
خاطر در ذکر و فکر باشد و صفت پنجم شجاعت است تا از ملامت خلق
و فتنه ایشان خوف نکند و صفت ششم علو همت است که التفات نکند بسوی
دنیا و اهل دنیا ببرد مستحقان بدهد و جمع نکند دنیا را تا بتدریج در قلب
وی محبت دنیا که سر همه خطاهاست ظاهر نشود و صفت هفتم شفقت است
بحیثیتی که مرید در امور وی حریص گردد و مرید را فوق از طاقت کار
نفرماید و سعی کند در حق او و مرفق حال وی اگر مرید در قبض افتد
آن را از وی دفع کند بتصرف ولایت و عطا کند وی را بسط و اگر بر مرید بسط
زیاده شود بدهد وی را اندکی قبض و از حال مرید غافل نشود و زجر نکند
مرید را الا بقدر یکه در تادیب ضرورت است و صفت هشتم که حسن خلق است

تا مرید

تا مرید با خلاق وی متخلق گردد وصفت نهم توکل بر خدا کند تا مرید از جهت

اسباب معیشت باز بسوی خانه وی وصفت دهم تسلیم در مشیت حق سبحانه

پس هر که را حق سبحانه بخواهد آورد بخواهد آمد و هر که پیش وی آید داند که

حق سبحانه ویرا آورده است در خدمت وی کوشش کند و خدمت ویرا خدمت

حق سبحانه شمارد وصفت یازدهم سکونت در افعال است و تعجیل در

افعال نکند وصفت دوازدهم هیبت است تا مرید در حضور و غیبت وی

مودت باشد و تا نباشد در مرید و شیطان را تصرف بسبب طالب است شیخ

پس وقتیکه باشد شیخ موصوف بکمالات وصفات مذکوره پیر شدند مرید دل

وی بمقصود اصلی خود که در زمان اندک اگر بشرائط و آداب لا بدی

قیام نماید و در زمان ما جامع این چنین صفات شیخ در نظر نیاید الله

در اورنگ آباد که فقیر همسایه او شان بود شاه نظام الدین سلمه الله تعالی

بودند اگرچه فقیر بجهت قسمت و مجهولی خود دو سه بار ملاقات نمود ولیکن

بحکم این **بیت** قدر زر زرگر بداند ۱۱ قدر جوهر جوهری ۱۱ او اند یاران

ایشان شاه یار محمد نام بودند که با فقیر رابطه الفت و مودت بسیار داشتند

اکثر نزد فقیر آمدند و فقیر از ایشان هیچ پوشیده نمی داشت گویا با هم یک می
جان و دو قالب بودند و فقیر را از ایشان یکدو شغل هم نرسیده بود لیکن
اتفاقاً روزی واردات خود که تا مقام جبروت سیر و سلوک افتاده بود نقل فقیر
میکرد ایشان گفتند که بیشتر بگویند که چه دیدند اینجا چه توقف کردند تا مقام
بیشتر الله از من پوشیده میدارند فقیر قسم خورد که بیشتر مرا معلوم نیست و
سالک را بیشتر سلوک ممکن نیست ایشان گفتند که بیشتر از این سلوک هست
شاید شما [illegible] باین مقام نرسیده اید فقیر از شامت نفس خود که رهزن
راه حدیث است از ایشان تفحص نکرد که مقام بیشتر را بگویند که چه مقام است و
تمام شب درین تردد بودم که ناگاه خواب بر من مستولی شد و حضرت پیر مرشد
خود حضرت حاجی قاسم مشهدی را بخواب دیدم که میفرمایند که آنچه آنروز ایشان
شما میگفتند حق بطرف ایشان است چون صباح شد میان محمد صاحب را
فقیر طلب کرده از ایشان شومیت نفس خود اظهار کردم که با وجود کلای فقیر
را تا حال شرارت نفس قایم است لیکن شما آنچه میفرمودند راست است مشاهده
بی مجاهده نمیشود **بیت** جامی تن زن سخن طرازی تا چند ۱۴ افسون گری و فسانه سازی تا چند

آخر کلام و

آخر الامر در حجره فقیر را بردند و این شغل را معه سینا دارد و بخط مبارک خود عطا
فرمودند حق را پوشیدن کار دونان ست من لم یشکر الناس لم یشکر الله
ارشاد دوستان اکنون بیان نمایند نام شغل شغل عنقا و قصای هویت و
شغل اوهامی است باید که در حجره تنگ و تاریک نشسته یا زیر دیوار دراز کشیده
چشم کشاده در هوا دارند درین شغل اوهامی انوار قدس بتابد و
بحق برسد و بمقام لاهوت آشنائی دست دهد و آتش از یک چشم
برمی خیزد و تمام اعضا را میگیرد و عشق پیدا میشود و بعضی اولیا چشم برهوا
نهاده سالها در عالم تحیر مانده اند در هوا سری عظیم است که هوا مستقیم و مستوی
است ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت سر این سخن هست هوا عالم جلدی
صفا و عالم لطافت است و هژده هزار عالم دران نمایان است تا هویت کون
مکان است و چون از هوا بگذری عالم سبحان و بی مکانست الرحمن علی العرش
استوی سر این سخن است و تو هوا گوی و ندانی که چه هویت است هوا را لطافتی
است که بعضی وی را بیچون و بیچگون فهمیده اند و بعضی وی را جسم نور الهی گفته اند
و حق سبحانه تعالی جان الجسم خوانده و قطب العالم شیخ محی الدین ابن عربی هوا را

نفس الرحمان نامیده بهر تقدیر هوا را قرب بعالم وحدت بالخاصیت حاصل است
پس نظر بر هوا داشتن و مطالعه نمودن هوا بتجربه بنزدیکی میگرداند و بغیب
هویت ذاتیه میرساند و باید دانست که هوا هم بر چهار قسم است ناسوتی و ملکوتی
و جبروتی و لاهوتی هوای ناسوتی همین هواست که مسکن و محل عالم شهادتیه و نشو و نما
و تولد و تناسل اشیاء کونیه عالم خلق است چنانکه اشیاء ماهیان که مسکن ایشان
آبست و اوشان نشو و نما و تولد و تناسل و حیات و ممات و غیر ذالک در آب
دارند و آب همه ایشان را محیط است و ذره از احاطه آب برون نیستند و اگر
از آب اندکی برون افتند بمیرند همچنین اشیاء شهادتیه عالم خلق تمامیها نشو و نما
و تولد و تناسل و حیات و ممات و خانهای ایشان در هوای ناسوتی است اگر این اشیاء
از و برون افتند بمیرند و از حبس این هوا بادمیده میشوند و دیگر هوائیست
لطیف تر از هوای ناسوتی که مسکن عالم ارواح و محل اشیاء عالم ملکوت است چنانچه
ماهیان درین هوائیم اوشان در هوای ملکوتی اند و دیگر هوائیست لطیف تر از
هوای ملکوتی که مسکن و محل عالم معانی و صفات و محل اشیاء جبروتیه است و دیگر
هوائیست لطیف تر از هوای جبروتی و از همه هواها منزه از رنگها چونیه و آن هوا
بیچونست که مسکن ذات بیکیف جلی هواست دیگر طریق شغل هوا در راه

لف

سفر اورنگ آباد و از یاران شاه میر محمد لکهنوی فقیر را رسیده و آن آنست که
مبتدی قبله نشسته مقابل چشم راست شمس را و مقابل چشم چپ قمر را تصور نموده معتدبه
و پلک نزند رفته رفته در چند مدت هر دو شمس و قمر مجتمع شده در همه عالم یک نور
حالا مثل در نظر خواهد آمد و مشاهده بی‌تکیف رو خواهد داد و شغل که از دوست صمیم
و آشنای قدیم از شاه یار محمد که خدا و محمد در هر دو سرا یار و نگاهدار اوشان باد
رسیده وقت رخصت فاتحه انهم از شاه نظام الدین صاحب سلمه الله تعالی
خوانده شخصی از مریدها بود و بسیار ریاضت کش وقت رخصت دست بیعت او بدست
شاه یار محمد صاحب و حضرت صاحب داده مرخص شدم و آن صاحب دست مرا
گرفته در حجره بردند و تلقین اسم بدیع العجایب نمودند چنانچه پیشتر مذکور آن
کرده خواهد شد اکنون حقیقت شغل بیان نمایم و نام آن شغل نور تجلی است وجه
تسمیه این است که در سلسله ایشان نام شغل بزرگان باین اسم مسمی است باید که
یک پاس یا کم یا زیاده شب آخر در گوشه نشسته بدین طریق مشغول شود که در قلب
خود حوضی فرض کند و در جوف آن فواره نور بیرون آینده تصور دارد که گویا شعله‌های
نور از آن جوف به تسلسل برون می‌آیند و در اندرون بدن جمع می‌شوند و تمام جسد
اندرون صاف روشن شده چون چندی بر آن بگذرد بعده آن نور را مانند قرص
قمر قرص کرده از همین بیرون آورده در تصور مخفی و اعضای محیط گرداند تا ملکه بهم رسد

معهذا آن نور را در سایر عالم ساری و محیط داند آنگاه حقیقت الله نور السموات
والارض هویدا گردد وازین مراقبه ببقا درا حجاب ظلمانی و نورانی برمیخیزند وصفات
های ذمیمه سالک دور میشوند واز کمال وی تجلی ذاتی بوساطت شجر در کاینات میشود
وتجلی موسی علیه السلام میشود و فقیر را ازین مراقبه در اندک مدت بسیار کشایشها
باطن وظاهر بظهور پیوست واز یاران شاه لسین صاحب شغل بارش معلوم
گشته طریقش آنست که در جای کشاله که در انجا درمیان آسمان چیزی حایل نباشد
بوقت فجر وعصر نظر بر هوا دارند و پلک نزنند اولا بارش انوار ذات مثل باران خواهد دید
خواهند آن را دایما بوقت فجر وعصر دیده باشد وجمیع عالم را مالامال از بحر بارش انوار داند
وخود را وعالم را در وی محو وگم یابد بحدیکه هوای نور بحت در نظرش هیچ نیاید همان مقام را
مقام هاهوت نامند واین بارش دایما از ازل تا ابد در تقاطر است هیچ لمحه ولحظه انقطاع
نمی پذیرد و منقولست که روزی شید کاینات صلی الله علیه و آله وسلم برای دفن کردن
شخصی رفته بودند چون بازگشتند حضرت عایشه رضی الله عنها بر بام ایستاده بودند
دیدند که جامهای آنحضرت تر شده چون حضرت درخانه آمدند حضرت بی بی پیش
آمدند تا اثواب مبارک خشک نمایند دیدند که جامه های وی علیه السلام همه خشک
است متحیر ماندند آنحضرت سبب تحیر پرسیدند حضرت بی بی حقیقت حال عرض کردند

الخ

آنحضرت تبسم فرموده گفتند که آن یاران را که تو دیدی ما رشش انوار ذات بود

که حق تعالی بفضل خود ترا نمود و آن مطلب که دا صریح ست اکنون شمه از حقیقت

روح روح گویم روح نوریست لطیف و مرتبه ایست شریف بیرون از دایره کون و امکان

و داخل در عالم سبحان و لامکانست باعتباری اول ما خلق الله نوری شان

اوست و بحیثیتی نفخت فیه من روحی برهان اوست گاهی محمود در مقام لی مع

الله است و گاهی صحو در مرتبه انی رسول الله است و روح سه حرف است برای

اشاره بربوبیت باشد و واو کنایت از وحدت باشد و حا رمز از حیرت باشد

پس هر که بروح شناسا شد از عبودیت بربوبیت پیوست و از کثرت بوحدت

قرار گرفت از یافت و علم بنایافت حیرت رسید و بکمالات فنا و بقا شد

که منوط به مقامات سه گانه اند مشرف گردید این بیت در حق وی صادق

آمده **بیت** جامی شده ام سرشته ام اکنون دگرم ۱۱ از دیدم تنگ رستم و یکتا شدم

روح و روح هر دو بصورت یکی اند چون کسی بروح برسد روح گردد هیهات

هیهات **بیت** میان خلق تا جز تو دگر نیست ۱۱ زهی ذوقی که کس را زین خبر

نیست جامی از بهر چنین ذوق تمام عالم در شوق و بهر طرف طالبان او حیران

در فراق و سرگردان در اشتیاق اما یافتن او بس مشکل اگر چه جای او سینه درد دل کم

قلوب المومنین عرش الله تعالی لیکن بجز مرشد کامل کس را واصل شدن محال

چه آن ذاتیست که کیفیت گفتن او نه مقال زیرا که باریک و باریکیست

یعنی روشنائیست نه تاریک ذات خود را با صفات جلوه داد و نشانی نور

خود در جان انسان الحمدلله نهاد خلق آدم علی صورته و من عرف نفسه فقد

عرف ربه یعنی روح باشد و روح یعنی نورست و آن نور درین قالب

بظهور رسید هر که بنور رسید بذات حق واصل گردید ذات حق با نور چنین خوشبوی

با کافور درین جسمانی آن وجود روحانی یعنی حاضرست که بر وی ذات حق

ناظر کما قال مولوی معنوی مثنوی بیت چشم را ای چاره جو لامکان هایی

بنه چون چشم کشته سوی جان شغل معیشت در خانواده حضرت قادریه

رضی الله تعالی عنه بسیار معتبرست و فقیر را از خاندان شاه برهان راز الهی

قدس الله سره رسیده الله حاضری الله ناظری الله معی یعنی چون تصور

الله حاضری کند چشم وا دارد و پلک نزند و نظر مبعید کند و تصور کند

که حق هست باین صورت حاضرست چون تصور الله ناظری کند نظر

تقریب اندازد و بیراحق داند چون نظر تصور الله معی کند نظر بر خود

اندازد و خود را حق تصور نماید و خواجه یوسف همدانی قدس الله سره

این طریق شغل را طریق قرب فرائض و نوافل مواظبت کرده اند یعنی من
حاضرم بحضور وی واجب و واجب حاضر است بحضور من و حق ناظر است
بنظر ما و ما ناظریم بنظر حق و حق با ماست بصورت ما و ما با حقیم بصورت او
دیگر طریق شغل معیت بدین صورت است که الله حاضری از زبان گوید
یا بدل باید که بچشم ظاهر بجانب شش جهات نگران باشد و اینما تولوا فثم
وجه الله در دل تصور کند که او حاضر است مرا باین حضور حق الله
ناظری گوید سالک نظر بر خود دالو و از جمیع موجودات بر دارد و
در باطن خود تصور کند که الله ناظر است بنظر ما و حق الله معی گوید چشم را بندد
چشم را بر سر کند که و فی انفسکم و ملاحظه هو معکم اینما کنتم در دل گذراند
که او با ماست الی و خانه کس است یک حرف بس است مراقبه آینه
الرحمن فی وجود الانسان از حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
منقول است که سالک اول در آیت قرآنی که از طلا نوشته باشند تصور
نماید و هر روز سه چهار ساعت در این آیت تماشای خود کند و دل بر و لع
بعده چشم را به پوشد و دل خود را آینه قرار دهد تا آنکه داند که دل

همان آیت طلاست چون مدتی برین نحو عمل مداومت نماید از اندرون

دل او روزنی پدید آید از نور مانند جرم آفتاب چون تامل کند در آن

جرم نقش آینه طلاست بعد ازان مدتی دراز چشم ببندد و بکشاید

و همین نقش را ببیند و بر هر شیئی که نظر کند همان نقش در نظر آید رفته

رفته تمثل کرده بصورت ایشان صاحب حسن کرده گرداند مشاهده صاحب ۱۲

آن هستی سالک محو شود و بعده تا مدتی در همین مشاهده نماید تا از

ذات او تمامی اعیان و شیونات را مشاهده نماید و ثمره مشاهده و

مکاشفه هست بعد ازان مراقبه بعد ازان هر قسم صفات که در دل

تصور کند همان صفت در دل تمثل گیرد و این مراقبه فقیر را از یاران شاه

مسافر رسیده اللهم صلی الی محمد و آله و اصحابه اجمعین تمت تمام شد رساله شیخ

عبدالرحیم در بیان آداب سلوک و ارکان بدست خادم خاکپای آل نبی سید خیرالعلی

برای خاطر عالی حکیم صاحب قبله دین و دنیا حکیم فرج الله صاحب سلمه الله تعالی

بتاریخ سلخ ماه صفر المظفر هجری النبویه صلی الله علیه و آله و سلم روز

اختتام در بریلی شد ... بتجلید تمام کرده شد